



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۵	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۱۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	مطلب اول: تعلق زکات قرض به مقترض					
عنوان ۶	مطلب دوم: جواز پرداخت زکات توسط مقرض به جای مقترض ➤ تکمیل مطلب دوم: لزوم یا عدم لزوم استیذان از مقترض					
عنوان ۷	مطلب سوم: جواز تبرع شخص ثالث در پرداخت زکات به جای مقترض • انواع دلالت التزامی ❖ دلالت التزامی ثبوتی ❖ دلالت التزامی اثباتی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در مسأله یازدهم از مسائل متفرقه عروه الوثقی، به بررسی چند مطلب پیرامون زکات قرض می پردازیم:

مطلب اول: تعلق زکات قرض به مقترض

زکات قرض بر عهده مقترض است، نه مقرض. بحث آن گذشت.

مطلب دوم: جواز پرداخت زکات توسط مقرض به جای مقترض

اگرچه مقتضای قاعده و ظهور اولیه ادله، اعتبار مباشرت در پرداخت زکات است؛ بدین معنا که صاحب مال باید شخصاً زکات مال خود را بپردازد. چنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۱ و نیز ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾^۲. اما با وجود این، صحیحهُ منصور بن حازم دلالت بر جواز تبرع مقرض به جای مقترض دارد. در این صحیحهُ از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

۱. سورة توبه: ۱۰۳.

۲. سورة بقره: ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰؛ سورة نساء: ۷۷؛ و ...

«فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ، قَالَ: إِنَّ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَذَى الْمُسْتَقْرَضِ»^۱.

بر اساس این روایت، مقرض می تواند زکات مال مقترض را بپردازد.

تکمیل مطلب دوم: لزوم یا عدم لزوم استیذان از مقترض

حال این سؤال مطرح می شود که آیا برای پرداخت زکات توسط مقرض به جای مقترض، استیذان از مقترض لازم است یا خیر؟

ممکن است مقتضای قاعده، اعتبار استیذان باشد تا انتساب فعل به مقترض حاصل شود؛ زیرا در صورتی که از اعتبار مباشرت دست برداریم، حداقل باید استیذان را معتبر بدانیم تا این انتساب فعل به کسی که زکات بر او واجب است (یعنی مقترض) ثابت شود. به همین دلیل، مرحوم شهید در کتاب های «بیان» و «دروس» قائل به اعتبار استیذان شده اند. اما در مقابل، اطلاق صحیحهُ منصور بن حازم دلالت بر عدم اعتبار استیذان دارد. در این روایت آمده است: «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ». فعل «يُؤَدِّي» اعم از آن است که با استیذان باشد یا بدون آن. بنابراین، از اطلاق این صحیحهُ هم اصل جواز ادای زکات توسط مقرض به جای مقترض فهمیده می شود و هم عدم اعتبار استیذان از مقترض. در نتیجه، اگر مقرض بدون اطلاع مقترض زکات او را بپردازد، پس از آن، دیگر تکلیفی بر عهده مقترض نخواهد بود. پرسشگر: ممکن است تبرّع جایز باشد اما به شرط استیذان.

معظم له: جواز تبرّع، اعم از آن است که مشروط به استیذان باشد یا نباشد و ما عدم شرط استیذان را از اطلاق روایت فهمیدیم.

مطلب سوم: جواز تبرّع شخص ثالث در پرداخت زکات به جای مقترض

حال اگر شخص ثالثی - غیر از مقرض و مقترض - بخواهد به جای مقترض، زکات او را بپردازد، چه حکمی دارد؟ ممکن است گفته شود که صحیحهُ منصور بن حازم در خصوص مقرض وارد شده است، پس چگونه می توان مفاد آن را به شخص ثالثی که هیچ ارتباطی با مقرض و مقترض ندارد، تعمیم داد؟

در پاسخ باید گفت که تعمیم در اینجا با الغای خصوصیت ممکن است. به این معنا که عرف از عبارت: «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ» بیش از صغرای مطلب می فهمد و این صغری را، صغرای کبرایی می داند؛ یعنی کبری این است که «يجوز لغير المقرض أن يؤدّي زكاة المقرض». به بیان دیگر، عرف می فهمد که «إن كان هناك من يؤدّي زكاة المقرض فلا زكاة عليه».

مانند اینکه مولایی به عبدش بگوید: «أكرم هذا الفقير»، در این صورت، مخاطب از این عبارت چنین استفاده می کند که برای متکلم خصوص این فقیر مطرح نیست؛ بلکه می خواهد بگوید: «أكرم الفقير الذي سألك». در نتیجه، اگر این فقیر نبود و با فقیر دیگری مواجه شد، عرف می فهمد که متکلم در واقع خواسته بگوید «أكرم الفقير».

بنابراین، گاهی عبارتی که از سوی یک شخص عاقل و حکیم صادر می شود، ممکن است در یک مورد خاص وارد شود، اما عرف عدم خصوصیت مورد را از آن بفهمد. در ما نحن فیه نیز عرف از عبارت: «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ» این را

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۲.

می فهمد که «إِنْ كَانَ هُنَاكَ مَنْ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاتَ عَلَيْهِ». زیرا مقرض خصوصیتی ندارد که اگر او زکات را بپردازد، تکلیفی بر عهده مقترض نباشد؛ اما اگر دیگری این کار را انجام دهد، مورد قبول واقع نشود.

اعتراض: اینکه می گوئید خصوصیتی ندارد و چون خصوصیتی ندارد استفاده کبری می کنید، یا استفاده الغای خصوصیت می کنید، چرا خصوصیتی ندارد؟ اینجا ممکن است مقرض، خصوص این که مقرض زکات مقترض را می پردازد شاید خصوصیتی داشته باشد. و آن خصوصیت این است که مقترض، مدیون مقرض است، دین به گردن مقترض برای مقرض وجود دارد. چون مقترض، مدیون است و باید همه دینش را بپردازد. این مقرض می خواهد بارش را سبک کند. فرض کنید مقترض ۱۰۰ تن گندم از این مقرض وام گرفته، حول هم بر آن گذشته. این مقترض باید دو کار را انجام دهد. هم ۱۰۰ تن گندم این مقرض را بدهد، هم زکات این را باید بپردازد. طبعاً بارش سنگین می شود. مقرض برای اینکه به مقترض کمک کند، برای اینکه کار را بر مقترض تسهیل کند، زکاتش را می دهد تا اینکه ادای دین بر او آسان شود. و این یک وجه اختصاصی است به خصوص مقرض.

پاسخ: این وجه خصوصیتی نیست. چون عین همین جهت برای شخص ثالث هم وجود دارد. این شخص ثالث می بیند که مقترض دو بار بر دوش دارد: یک بار، ادای دین مقرض است و بار دیگر، ادای زکات مال. خب، این شخص ثالث می خواهد کمکش کند: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۱ و کار مسلم را تسهیل کند. در نتیجه، دین زکاتی او را می پردازد. پس چه خصوصیتی برای مقرض وجود دارد؟ هیچ.

اگر بگویید ادله استحباب عفو قرض و دین اینجا اقتضا می کند که چون مقرض دائن و طلبکار است، مستحب است از طلبش بگذرد، چون آیه می فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^۲ چون عفو، أقرب است به تقوا، لذا این خصوصیت برای مقرض وجود دارد که عفو کند. این خصوصیت برای شخص ثالث که وجود ندارد، چون طلبی ندارد که بخواهد عفو کند. «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» فقط شامل این مقرض می شود نه شخص ثالث. بنابراین اینجا مقرض خصوصیتی پیدا می کند و آن استحباب العفو است.

این سخن نیز درست نیست. چرا؟ چون استحباب العفو، استحباب العفو عن الدین است. بحث ما در چیست؟ در این است که مقرض یا شخص ثالث می خواهد دین زکاتی آن مقترض را بپردازد. دین زکاتی که دین للمقرض نیست، زکات را که به مقرض نمی خواهد بدهد تا اینکه مقرض بخواهد از زکات عفو کند؛ بلکه حتی مستحق زکات اگر فقیر هم باشد او هم استحقاق عفو را ندارد مگر اینکه حالا ولی امر از باب ولایتی که دارد عفو کند؛ وگرنه مسأله استحباب عفو در زکات جاری نیست؛ بلکه در دین جاری است؛ اگر کسی از دیگری طلبی دارد، استحباب عفو الدین آنجا جاری است؛ ولی این هیچ ربطی به این تبرع از طرف مقترض نسبت به ادای زکات ندارد.

بر این اساس، نتیجه می گیریم که هیچ خصوصیت عرفی قابل فهمی برای عرف، در خصوص مقرض برای ادای زکات مقترض وجود ندارد. پس «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ» در صحیحته منصور بن حازم، «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ» هیچ خصوصیتی در ذهن عرف برای «الَّذِي أَقْرَضَهُ» وجود ندارد که اگر مقرض «أَدَى زَكَاتَهُ» پس «فَلَا زَكَاتَ عَلَيْهِ» بر مقترض بار

۱. سوره مائده: ۲.

۲. سوره بقره: ۲۳۷.

می شود، و الا اگر غیر مقرض «أدى زكاته»، «فلا زكاة عليه» بر مقتضی بار نشود؛ خیر، لا خصوصية للمقرض. پس آن کبرایی که ما گفتیم از این روایت استفاده می شود. برمی گردیم به این مدعا که ما ادعا می کنیم که از صحیحہ منصور بن حازم دو مفاد استفاده می شود یا بگویید یک مدلول مطابقی استفاده می شود و یک مدلول التزامی استفاده می شود. مدلول مطابقی این است که «إِنْ كَانَ الَّذِي أقرضَهُ يُؤدِّي زكاته». این مدلول مطابقی است که اگر آن کسی که قرض دهنده است اگر او ادای زکات کرد، دیگر زکاتی بر قرض گیرنده نیست؛ این مدلول مطابقی است. اما مدلول التزامی عرفی - که این الغای خصوصیت به همین مدلول التزامی برمی گردد - این است که «كُلُّ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ الْمُقْتَرَضِ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ».

انواع دلالت التزامی

در مباحث اصول فقه نظام، دلالت التزامی را به دو نوع تقسیم کرده ایم:
دلالت التزامی ثبوتی و دلالت التزامی اثباتی.

دلالت التزامی ثبوتی

دلالت التزامی ثبوتی به این معناست که در عالم ثبوت بین یک معنا و معنای دیگر عدم انفکاک وجود داشته باشد، حتی اگر با لفظ ادا نشود؛ مانند تلازم بین «نار» و «احراق» یا تلازم بین «دخان» و «کاشفیت از نار». این تلازم ثبوتی است که اگر کسی هم به زبان نیاورد، به هر حال اگر جایی ناری بود، دودی هم بلند می شود و اگر ناری جایی برافروخته شد، احراق هم وجود دارد. بر اساس این تلازم ثبوتی، دلالت التزامی به وجود می آید؛ یعنی اگر کسی گفت «شَبَّتِ النَّارُ»^۱، از آن استفاده می شود که «وَأُحْرِقَتْ».

دلالت التزامی اثباتی

گاهی این دلالت تلازم، ربطی به عالم ثبوت ندارد؛ بلکه به عالم کلام و دلالت ارتباط دارد. یعنی این کلام در مقام اثبات و در مقام دلالت این تلازم به وجود می آورد. این تلازم ثبوتی نیست؛ بلکه از نوع دلالت های التزامی مبتنی بر الغای خصوصیت است. اینکه گفته می شود خصوصیتی در مقرض وجود ندارد که اگر این شخص ادای زکات کرد، پس فلا زکاة علی المقرض، این خصوصیت نداشتن را ما از خود بیان می فهمیم.

وقتی می فرماید: «إِنْ كَانَ الَّذِي أقرضَهُ يُؤدِّي زكاته» یعنی اینکه عرف از این بیان خصوصیت نمی فهمد. بله، در عالم واقع ممکن است خصوصیت داشته باشد؛ اما بیان افادۀ خصوصیت نمی کند و وقتی بیان، افادۀ خصوصیت نکرد، یک تلازم اثباتی (یعنی یک تلازم در عالم دلالت) به وجود می آید که به آن دلالت اثباتی می گویند.

بنابراین، الغای خصوصیت ها همه به دلالت التزامی برمی گردد. این باید معلوم بشود؛ چون برای بعضی ها معلوم نیست که چرا الغای خصوصیت است، یعنی از کجا و بر چه اساسی؟ در جایی می توانیم الغای خصوصیت کنیم که دلالت التزامی اثباتی وجود داشته باشد؛ یعنی نوعی ظهور است، منتها مبنا و منشأ این ظهور، تلازم اثباتی بین دلالت دلیل و معنای دیگر است. منشأ ظهور، تلازم اثباتی بین دلالت دلیل و معنای دیگر است، نه بین خود مؤدای دلیل (مدلول) و معنای دیگر، که اگر تلازم بین مدلول و معنای دیگر باشد، دلالت التزامی ثبوتی خواهد بود.

۱. آتش برافروخته شد. [مقرر].

در اینجا از این قبیل است. از دلالت دلیل فهمیده می شود که خصوصیتی در کار نیست و از آن کبرا فهمیده می شود؛ یعنی چیزی بیش از صغری فهمیده می شود. وقتی گفته می شود: «إِنْ كَانَ الَّذِي أُقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ» از این عبارت فهمیده می شود که یعنی «إِنْ كَانَ هُنَاكَ مَنْ يُؤَدِّي زَكَاتَ الْمُقْتَرَضِ فَلَا زَكَاتَ عَلَيْهِ». این دلالت است که آن معنای دیگر را می فهماند، نه عالم ثبوت.

بنابراین، نتیجه می گیریم که شخص ثالث هم می تواند تبرع کند و لو بدون استیذان. همان طوری که اطلاق مدلول مطابقی معتبر است، اطلاق در مدلول التزامی هم معتبر است. بنابراین اینجا از این روایت استفاده می کنیم که شخص ثالث می تواند به جای من تجب علیه الزكاة که مقتضی است می تواند به جای او زکاتش را بپردازد «و لو أَدَّى زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاتَ عَلَيْهِ».

و صلّى الله على محمد وآله الطاهرين